

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه‌ی ولادت مولایمان ابا محمد حسن بن علی العسکری صلوات الله علیه و سلامه
علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنه الطاهر المظهر هستیم. این ولادت باسعادت را خدمت
فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه تبریک عرض می‌کنیم و هم‌چنین
خدمت عمه‌ی بزرگوارشان فاطمه‌ی معصومه، و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و
موالیان راستین آن بزرگوار و آباء طاهرین و فرزند بزرگوارش بوده باشیم. این صلوات
خاصه را خدمت آن بزرگوار تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی الْحَسَنِ بْنِ عَلٰی بْنِ مُحَمَّدٍ، اَلْبَرِّ التَّقٰی الصّٰدِقِ الْوَفٰی الثَّوْرِ الْمُضٰیءِ، خٰزِنِ
عِلْمِكَ وَ الْمُذَكِّرِ بِتَوْحِيدِكَ وَ وَلٰی اَمْرِكَ وَ خَلَفِ اَئِمَّةَ الدِّیْنِ الْهُدٰی الرَّاشِدِیْنَ وَ الْخُجَّةَ عَلٰی
اَهْلِ الدُّنْیَا فَصَلِّ عَلَیْهِ یَا رَبِّ اَفْضَلْ مَا صَلَّیْتَ عَلٰی اَخَدٍ مِّنْ اَصْفِیَاكَ وَ حُجَّجِكَ وَ اَوْلَادِ
رُسُلِكَ یَا اِلٰهَ الْعَالَمِیْنَ.

بحث در قرآنی بود که اقامه شده برای این که امر در آیات آمره به تقوا امر ارشادی
است نه مولوی. آخرین قرینه‌ای که دیروز عرض شد فرمایش شهید صدر بود که خیلی
برتناقتند، حالا تکرار می‌کنیم که ببینیم برمی‌تابند یا برنمی‌تابند.

حاصل فرمایش این بزرگوار این هست که تقوا یعنی پرهیز دادن نفس، خود نگاه داری در
جایی است که ما یتقی‌منه‌ی وجود داشته باشد حالا إما علماً و إما احتمالاً. اگر جایی
می‌دانیم ما یتقی‌منه نیست اصلاً امر به تقوا در آن جا معنا ندارد. اگر چاله‌ای نیست،
چاهی نیست در یک جایی معنا ندارد آدمی که از آن جا رد می‌شود بگویم حواست جمع
باشد توی چاه نیفتی توی چاله نیفتی. یا باید بدانیم چاه و چاله هست یا لااقل احتمال چاه
و چاله را بدهیم. بنابراین امر به تقوا خودش چاه و چاله درست نمی‌کند باید قبل از این که
امر به تقوا بشود یک چاه و چاله‌ای مسلم وجود داشته باشد یا احتمالاً وجود داشته باشد.
بنابراین اگر ما بخواهیم این فاتقوا الله را در موارد احکام شرعی پیاده کنیم یا باید در
مورد واجبات و محرمات است که می‌دانیم یا در مورد شبهاتی باشد که احتمال عقاب
می‌دهیم در رتبه قبل، یعنی قبل از این که به فاتقوا الله برسیم احتمال عقاب بدهیم که در
این شبهات وجوبیه یا تحریمیه محتمل است عقابی باشد. پس قبل از این که به این آیه
برسیم باید یک منجزی وجود داشته باشد که در احتمالات هم اگر تکلیفی باشد منجز باشد.
قبل از این که به این آیه برسیم، خود این آیه که درست نمی‌کند تنجیز را. چون معنا ندارد،
او دارد می‌گوید جاهایی که عقابی هست، احتمال عقابی هست، مشکلی هست خودت را
نگه دار، وقایه برای خودت درست کن پس قبل از این باید چنین احتمال عقاب یا قطع به

عقاب وجود داشته باشد. وقتی این طور شد، وقتی مورد فاتقوا الله جایی شد که لولا فاتقوا الله، آن جا تنجیز هست إما بالقطع و الیقین و یا این که تنجز هست به احتمال به این که اگر تکلیفی باشد آن تکلیف منجز است، نمی‌دانم تکلیف هست یا نه ولی اگر باشد منجز است. قهراً این می‌شود برای آن جاها، وقتی برای آن جا شد لامحاله این امر دیگه امر مولوی نمی‌شود چون لولا این هم تنجز بود عقل ما می‌گفت باید اجتناب بکنی. پس این می‌شود یک امر ارشادی، این فرمایش شهید صدر است. مناقشه‌ای که ما دیروز می‌کردیم این مناقشه بود که مجرد این دلیل نمی‌شود بر این که نتیجه بگیریم امر ارشادی است چون یک راه دیگر هم باقی است و آن این است که بگوییم مولوی تأکیدی است. این هم احتمالش وجود دارد. بله نمی‌توانیم بگوییم این مولوی اولی است، غیر تأکیدی است نمی‌توانیم این را بگوییم، در این موارد به خاطر حالا آن شبهاتی که بود اگر آن شبهات را بپذیریم.

بنابراین با این توضیح که امروز دادم دیگه باز هم بر نمی‌تابید.

س: ایشان می‌فرماید که قبلش باید منجز شده باشد تا ما بتوانیم بگوییم که..

ج: یعنی منبه، این توضیح دادم.

س: برای توضیح امروز عرض می‌کنم. لذا باید بگوییم ارشادی است. چون احتمال هیچ منجز دیگری یعنی هیچ رافع دیگری نداشته باشد، احتمال صرف باشد و ما هیچ دلیلی بر ...

ج: احتمال چی بدهیم؟

س: احتمال عقاب.

ج: چطور احتمال عقاب می‌دهیم؟ بی‌منجز که احتمال نمی‌دهیم.

س: هیچ دلیل دیگری نداریم فرض می‌کنیم.

ج: می‌دانم هیچ دلیل دیگری نداری پس احتمال...

س: صرف احتمال عقاب است. نه، هیچ دلیل دیگری بر این... قبح عقاب بلا بیان و سایر ادله را قبول نکردیم. صرف همین اتقوا الله می‌تواند آن احتمال را منجز کند. چرا؟ چون اتقوا الله یعنی اخذ الوقایه فرمودید.

ج: از چی؟

س: اخذ الوقایه.

ج: از چی؟

س: از هر چیزی که قطعی الضرر باشد، قطعی العقاب باشد یا محتمل العقاب باشد.

ج: محتمل العقاب کجاست؟

س: نفس اتقوا الله می‌تواند همان احتمال را منجز کند.

ج: نه نمی‌تواند. محتمل العقاب کجاست؟ یا باید حق الطاعه‌ای بشوید بگویند محتمل العقاب است.

س: پس شما متوقف هستید فرض کنید، نفیاً و اثباتاً ...

ج: تمسک به این درست نیست. چرا؟ چون این می‌گوید آن جایی که عقاب است، آن جایی که احتمال عقاب می‌دهید.

س: احتمال هست دیگه، وقتی دلیل نفیاً و اثباتاً نباشد احتمال هست.

ج: متوقف هستی یعنی چی؟ یعنی نمی‌دانی. متوقف هستی یعنی الان درک عقلت را نمی‌دانی چیست، در واقع که این جوری است. این که نیست... وقتی امر می‌کند می‌گوید خودت را حفظ کن یعنی حفظ کن از چیزی که قبل از این که من بگویم حفظ کن احتمال ما یتحذر منه باید باشد.

س: همین هست دیگه.

ج: قبل از این که من بگویم حفظ کن باید احتمال ما یتحذر منه باشد. احتمال ما یتحذر منه اگر وجود دارد لولا گفتن این، عقل خودش دارد می‌گوید پس تحذر کن، اگر احتمال می‌دهیم ما یتحذر منه باشد پس عقل می‌گوید تحذر کن، بنابراین این می‌شود امر ارشادی چون لولا این هم عقل می‌گفت اگر احتمال عقاب بدهی اجتناب بکن.

س: ... ولی عقل شما متوقف است بین حق الطاعه و قبح عقاب بلایان. وقتی متوقف شد عقل شما بین قبح عقاب بلایان و حق الطاعه احتمال هست لذا این آیه صادق است اخذ الوقایه کن، مثل کسی که می‌خواهد برود جنگ می‌گویند سپر بگیر، نگفتند تیر به تو می‌زنند. یعنی محتمل است...

ج: عرض کردم کسی که متوقف بین حق الطاعه و بین قاعده قبح عقاب بلایان است عقلش می‌گوید احتیاط کن. آن جا هم عقلش می‌گوید احتیاط کن. پس بنابراین قبل از این که به فاتقوا الله برسد عقل گفته احتیاط کن، حالا یا به خاطر این که حق الطاعه‌ای هستی یا به خاطر این که متوقف هستی نمی‌دانی کدام است باز عقل می‌گوید احتیاط بکن لعل باشد. پس بنابراین این حرف حرف درستی است که جایی که احتمال عقاب نمی‌دهی... ببینید حرف این است؛ جایی که احتمال عقاب اصلاً نمی‌دهی امر به تقوا لغو. جایی که احتمال عقاب می‌دهی عقل خودش می‌گوید تحرز کن، پس دیگه امر شارع می‌شود امر چی؟ امر ارشادی می‌شود. اشکال این است که هر جا که عقل می‌گوید لازم‌اش این نیست که فرمایش شارع حتماً بشود ارشاد، آن قرینه می‌خواهد. ممکن است مولوی تأکیدی باشد، لازم نیست هر جا عقل می‌گوید بشود ارشادی مثل باب چی؟ مثل باب ظلم؛ عقل می‌گوید ظلم قبیح است، ادله حرمت ظلم هم که در شرع وارد شده نأخذ به می‌گوییم حرام شرعی هم هست. این‌ها را حمل بر ارشاد نمی‌کنیم که می‌گوییم حرام شرعی هم است.

س: ... متوقف بر این نیست که آن حکم عقلی...

ج: ولی داریم. چون داریم پس بنابراین این می‌شود ارشاد، ایشان حرفش این است که چون داریم پس می‌شود ارشاد.

س: حاج آقا شما توی ... فرمودید چون ممکن است کسی شبهه پیدا بکند و مشکل به خاطر آن شبهه خفی بماند ... شارع به خاطر این امر مولوی کرده.

ج: می‌تواند بکند. این هم یکی از فلسفه‌هایش هست.

س: ممکن است کسی حکم عقلش به لزوم اتیان احتمالات را برای او کشف نشده شارع حالا می‌گوید اتقوا الله پس مولویت است. ... عقل نیست.

ج: بله، ما که می‌گوییم مولوی تأکیدی است. اشکالی ندارد. ما که از مولویت آن هراسی نداریم فلذا داریم اشکال می‌کنیم. می‌گوییم همین که عقل گفت باعث نمی‌شود بگویند ارشادی است و مولوی نیست. مولوی است اما چون به همگان هم دارد می‌گوید حتی آن‌هایی که می‌دانند به آن‌ها هم دارد می‌گوید پس بنابراین می‌شود مولوی تأکیدی. حالا شما بگویند داعی آن دو تا است، مولوی تأکیدی برای آن‌ها، مولوی تأکیدی برای آن‌هایی که متوجه نمی‌شوند ولی مولوی است، ما می‌خواهیم بگوییم همین است دیگه. ما می‌گوییم اوامر فاتقوا الله، این آقایان که می‌خواهند بگویند حتماً ارشادی است و مولوی نیست نه این درست نیست، این قرائن دلالت نمی‌کند بر این که مولوی نیست و فقط ارشادی است.

س: مناط در تشخیص ارشاد چیست؟

ج: قرائن می‌خواهد. ظاهر اوامر مولی مولویت است. مگر قرینه باشد چون مولی به عنوان مولی به عنوان مولویت دارد می‌گوید. مثل مجلس، مجلس قانون که هر چیزی می‌گوید ظاهرش این است که به عنوان قانون دارد می‌گوید نه این که یک چنین چیزی به مشورت دارد می‌دهد، پیشنهاد دارد می‌کند. پیشنهاد دادن و مشورت دادن خلاف ظاهر کار مجلس است. آن قرینه می‌خواهد. هرچی تصمیم گرفت، رأی‌گیری کرد ظاهرش این است که این یعنی قانون است. تشریع دارد می‌کند.

س: قرائن مثل چی مثلاً؟

ج: مثل دیروز آیه شریفه‌ای که خواندم «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون» دارد سؤال می‌کند یعنی معلوم است، یعنی به عقلت دارد مراجعه می‌دهد، احاله می‌دهد به فهمت، به عقلت. نمی‌خواهد چیزی تعبیدی بگوید. خیلی از سؤالاتی که در آیات شریفه مطرح شده این است که اگر کسی سؤالاتی که در قرآن شریف مطرح شده که خدای متعال خیلی جاها فقط سؤال طرح کرده، این جاهایی که سؤال طرح کرده یعنی یک مطلبی است که خود شماها به عقولتان، به فطرتتان می‌فهمید حالا من دارم از شما سؤال می‌کنم و توجه به شما می‌دهم که چرا پس برخلاف آن فهم خودتان مشی می‌کنید.

این راجع به این قرینه.

س: ... لایستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون، اخبار است، حکم نیست که بگوییم مولوی است یا ارشادی است. مثل این که بگوید الكل اعظم من الجزء، یعنی گزاره اخباری است، این اصلاً ساقط می‌شود.

ج: جملات خبریه گاهی به مقام انشاء است یعنی این‌ها را برابر ندانید. این یکی. ارشادی خیلی جاها، اگر به صیغه امر هم باشد مثل اطعوا الله، قرینه داریم، چون اطعوا الله

نمی‌شود مولوی باشد پس امر بر ارشادی می‌شود.

س: شما توی مبحث ضد یا مباحث مقدمات واجب یکی از ظن‌هایی که خیلی هست یعنی رایج است توی علما این است که چرا نمی‌تواند خدا ضد را دوباره یعنی حکم شرعی داشته باشیم، قانونی داشته باشیم، دلیلش چیست؟ دلیلش این است که وقتی که به این طرف مثلاً واجب کرده ضدش چه داعی عقلایی وجود دارد که ضدش دوباره بیاید قانون جعل کند ضدش را حرام کند. یا مثلاً در مورد مقدمه واجب هم شما فرمودید هم خیلی از علما می‌فرمایند. همین حرف این جا هم می‌آید دیگه. یعنی قانون جعل کند، قانون تأکیدی جعل کند. اگر حرف این جا درست است ما همین حرف را می‌بریم توی آن جا به شما و آقایان اشکال می‌کنیم.

ج: به من نکنید. چون حرف من را در آن جا که شما نمی‌دانید چیست.

س: نه شما فرمودید.

ج: من کی گفتم؟

س: پارسال خودتان فرمودید، تقریرش هم موجود است. مباحثه‌اش هم کردیم حاج آقا.

ج: گفتیم دلیل نداریم، چه وجهی دارد، ببینید شارع بیاید بگوید که... دو تا قانون جعل کند بگوید نماز ظهر بخوان، نخواندن حرام است. دو تا قانون این جوری جعل کند بگوید غیبت حرام است، ترک غیبت واجب است. لازم ندارد این را، احتیاجی ندارد. اما تأکیدی به این است که چند تا می‌گوید حرام است، دو مرتبه هم می‌گوید حرام است، این دو سوم هم می‌گویند حرام است. این حرام بعدی حرام بعدی که هی می‌گوید حرام است تأکید اولی را می‌کند برای این که یک وقت غفلت نکنید. اما دو تا قانون جعل بکند، دو تا قانون مختلف بیاید جعل کند یکی به عنوان وجوب برای ترک حرام، یکی به عنوان حرمت برای فعل حرام. این عرفیت ندارد اما تأکید الی ما شاء الله در عرف فراوان است. این ضد را که حرام کرد، فرمود آقا استقبال قبله شرط است. بیاید بگوید که استدبار نقطه مقابل قبله هم شرط است. این چه قانونی است بگذارد وقتی گفتی استقبال شرط است قهراً هر کسی این شرط را دارد به جا می‌آورد آن شرط خود به خود حاصل است. حالا بیا قانون جعل بکن. این که گفتند لغو است، معنا ندارد در این موارد این کار را بکند. اما تأکید کردن غیر از این است که دو تا قانون مختلف جدای مستقل از هم، تأکید یعنی همان حرف قبلی را برای... این تأکید که...

س: دو جور ممکن است، تأکید یک بار ممکن است بگویم صلّ دوباره بگویم صلّ. یک جور این جوری است. لسان ...

ج: ولی قانون جعل بکنم. کدام عاقلی توی دنیا تا حالا آمده الان هم این طرف را واجب بکند هم نقیض آن را حرام بکند، هم ضدش را حرام بکند. این تأکید عرفیت ندارد برای این که هیچ لزومی ندارد.

س: قانون یک تأکیدی...

س: ... بعضی واجبات همین طور است.

ج: کدام واجب این جوری است که این طرفش باشد آن طرفش هم باشد؟

س: وقتی دو طرف را بگویی عقلانیت دارد، این... بیشتری حاصل می‌کند. آن‌ها نمی‌گویند محال است.

ج: می‌گویند لغو است، کار لغو از حکیم صادر نمی‌شود که بخواهد دو تا قانون جعل بکند. مثلاً امر به شیء لایدل علی النهی عن الضد. نهی لازم نیست بکند. این لایدل برای این که آن را نهی کرده، چون لزومی ندارد.

س: ... قانون‌گذاری نیست.

ج: قانون تأکیدی است اشکالی ندارد.

س: حاج آقا اگر برای اثبات یک چیزی تأکید ... برای این که ...

ج: آن دیگه حاصل است. اگر آن از افعال منبعث می‌شود قهراً آن طرف انجام شده دیگه لازم نیست دوباره قانون برای آن. اگر از حرمت، از دلیل لاتفعل منبعث می‌شود آن هم همین جور است. اما تأکیدی برای این است که از همان افعال منبعث بشود نه قانون دیگری را بخواهد بیاید امتثال بکند.

س: ...

ج: اگر از همه این‌ها هم بگذریم حرف آن جا این است که امر به شیء لایدل علی ... لا یدل، دلیل دارید بروید آیه یا روایت یا یک چیز دیگری بیاورید برای آن طرف. حرف آن جا این است که امر به شیء لایدل علی نهی از ضد. بله لایدل.

س: ...

ج: لایدل، فوقش این است دیگه، لایدل.

س: ...

ج: نه، می‌گویند لایدل، امر بالشیء لایدل علی النهی عن الضد. دلالت ندارد. حالا شما بگو که آقا ممکن است، ممکن است برو دلیل جدا برای آن بیاور. از امر بالشیء نهی از ضد را نمی‌فهمیم، از نهی از شیء امر به ضد نمی‌فهمیم. حرف این است.

س: ... ارشاد است به شرطیت.

ج: نه، آن غیر از این است، آن ارشاد به شرطیت نمی‌گویند این را، آن برای اجزاء مرکب است که می‌گویند ارشاد به شرطیت است. مثل مثالی که دیروز زدم، وقتی به مرکبی امر شده که ذات اجزاء و شرایط است آن اوامر بعدی که دیگه می‌گوید اقنط، ارکع، اسجد، اقرء و این‌ها، این‌ها ارشاد است به آن تار و پود نماز، دیگه ده‌ها امر تکلیفی جدای از هم نداریم که مثلاً یک نماز عبارت باشد به تعداد اجزاء و شرایط و خصوصیات نماز امر تکلیفی جدا داشته باشیم، این جوری نیست.

و اما بیان آخر:

بیان آخر که توی آن هم یک قرینه‌ای هم خوابیده اما مجموعاً یک بیان دیگری است، بیان محقق خویی است که تبعه شهید صدر در این حلقات‌شان، و آن این است که ایشان فرموده است این آیاتی که فرموده اتقوا الله، یا اتقوا الله حق تقاته، یا اتقوا الله ما استطعتم، این‌ها یا مراد از این تقوا عقاب است یعنی متعلقش، پرهیز از عقاب الهی، یا مراد این است که پرهیز از مفاسد و مضار که ممکن است اعمال داشته باشد، پرهیز از این که آن‌ها دامنگیر شما بشود. احد الامرئ است دیگه. اگر اولی مقصود باشد که ما قطع داریم عقاب نیست در شبهات حکمیه به خاطر ادله ماضیه من الکتاب و السنة و الروایات و العقل. پس آن قطع داریم که نیست. اگر از مفاسد باشد و مضار باشد بله ما قطع نداریم نیست اما به اتفاق اصولی و اخباری اتقاء از مضار و مفاسد واجب نیست. چرا؟ برای خاطر این که همه این‌ها می‌گویند در شبهات موضوعیه اتقاء لازم نیست، در شبهات موضوعیه که ما احتمالش را می‌دهیم. اخباری‌ها و اصولی‌ها هم هر دو می‌گویند در شبهات وجوبیه واجب نیست. با این که احتمال این را می‌دهیم که یک مصلحت عظیمه‌ای باشد که در ترک آن مفسده است یا مضرت هست. بنابراین اگر مقصود از تقوا، فاتقوا الله این است که از عقاب الهی پرهیزید، یقین داریم در شبهات نیست پس آیه شامل نمی‌شود. اگر آن دیگری هست بالاجماع خارج است، بالاجماع قطعاً واجب نیست. بنابراین شما نمی‌توانید به این آیه استدلال کنید برای وجوب احتیاط، نه از منظر عقاب، نه از منظر مفاسد و مضار. نمی‌توانید. بنابراین چون این چنینی است باید حمل کنیم امر را در آیه شریفه اگر مقصود مضار و مفاسد است بر ارشادیت. می‌گوییم این امر ارشادی است. ارشاد می‌کند، مرشدُ الیه آن چیست؟ فهم عقل است که خوب است، ضرورت ندارد ولی خوب است. پس این آیات ارشاد است به این که خوب است، مراعات بکنید. از نظر عقاب به عنوان عقاب خوب نیست چون قطع به عدمش داریم، چیزی که یقین به عدم آن داریم احتیاط راجع به آن خلاف عقل است، نسبت به آن نه، اما آن چیزی که احتمالش را می‌دهیم، مضرت است، مفسده است و این‌ها بله احتیاط خوب است. یا این که در مورد واجب و آن جایی هم که یقین به عقاب داریم احتمال محبوبیت را پیش شارع می‌دهیم، عقاب ندارد. ولی احتمال می‌دهیم محبوبیت داشته باشد، یک مصلحتی داشته باشد. برای این که آن مصلحت فوت نشود، اگر مولی است این محبوب انجام شده باشد، خوب است بیاوریم بنابراین حمل بر ارشاد می‌کنیم. این فرمایش محقق خویی قدس سره هست که شهید صدر در حلقات همین بیان را در حلقات آوردند.

س: ... حمل بر استحباب نشده؟

ج: نه حمل بر استحباب نه، گفته باید حمل بر ارشاد بکنیم.

عرضی که این جا هست به فرمایش ایشان، آخرش «فكانت الآیة الشریفة محمولةً علی الإرشاد لامحالة» یعنی راه دیگری ندارد، حمل بر ارشاد باید بکنیم.

عرضی که این جا هست این است که این تمسک اگر می‌فرمایید به اجماع که چون اجماع است و ما به قرینه اجماع باید بگوییم که اتقاء در موارد نسبت به مفاسد و مضار لازم نیست به خاطر اجماعی که بین اصولی و اخباری است، این اجماع لاقیمة له، چرا؟ به خاطر این که وقتی به کتاب‌هایشان مراجعه می‌کنیم دارند استدلال می‌کنند. یک اجماع کاشف از قول معصوم نیست، اجماعی است که مستندش روشن است، نه حتی محتمل المدرک است، مقطوع المدرک است که به همین ادله گفتند. پس بنابراین باید برویم سراغ ادله و ببینیم آن ادله چی می‌گوید. آن وقت این آقا حرفش این است که این حرف

من، این آیه با آن ادله‌ای که شما دارید می‌آوری معارض است. باید جواب دیگری بدهیم نه به این اجماع جواب بدهیم. آن اجماع که از همان... مستندش آن ادله است. آن ادله را وقتی سراغش می‌رویم این آقای مستدل به این آیات می‌گوید این آیات با آن ادله شما معارض است. آن ادله اگر روایات است؛ مخالف قرآن است باید آن را بگذاری کنار. اگر آیات است پس آیات با هم تعارض می‌کند باید یک کاری بکنیم. پس به اجماع ما این جا کاری نمی‌توانیم بکنیم. با اجماع مسأله را بخواهیم حل بکنیم.

س: از باب استدلال جدلی نمی‌شود گفت. یعنی بگویم خود اخباری قبول دارد از باب استدلال جدلی یعنی قبول دارد که در شبهات موضوعیه...

ج: نه، ایشان جدل نمی‌کند با اخباریین. یعنی بله می‌گوییم اگر خودت قبول داری علی میناک. نه ایشان می‌خواهد بفرماید که آیات... تفسیر دارد می‌کند که این آیات به خاطر این جهت اوامرش ارشادی است، این آیات ارشادی است نه این که مباحثه با اخباری می‌فرماید. می‌گوید به اتفاق ما و اصول... و الا اگر این جوری بود لازم نبود به حرف خودمان.... بگویم آقای اخباری تو که این جور می‌گویی.

اشکال دوم این است که این لامحاله باید حمل بر ارشاد بکنیم باز به آن حرف قبلی روشن است که نه، راه دیگری هم وجود دارد، مولوی تأکیدی باشد. حتماً لازم نیست حمل بر ارشاد بکنیم، می‌توانیم حمل بر مولویت تأکیدی بکنیم. این هم بیان این بزرگوار.

در این جا برای تکمیل بحث عرض می‌کنیم. دیگه حالا مطلب پایان تقریباً ولی تأکیداً عرض می‌کنیم به این که محقق سید مصطفی خوانساری رحمه الله این جا یک مطلبی فرموده، فرموده است که ما در بحث مثلاً اوامر این مطلب را اثبات کردیم و این مطلب هم مشهور است یعنی اختصاص به ایشان ندارد که وقتی امر به یک طبیعت می‌شود این دلالت بر تکرار نمی‌کند، صرف الطبیعة را انجام بدهی امثال کردی دیگه. مثلاً در روایت وارد شده که اگر که در نماز مثلاً تکلم به کلام آدمی کردی سهواً فاسجد سجدة السهو. امر شده به سجده سهو. آدم یک بار که سجده سهو آورد دیگه کافی است دیگه. امر به این طبیعت شده، این طبیعت هم با یک بار آوردن طبیعت را محقق کردی، دیگه لازم نیست تکرار کنی هی سجده سهو به جا بیاوری و هکذا و هکذا. اذا حیثتم بنحیة فحیوا باحسن منها، یک بار جواب سلام دادی، هی جواب بده، هی جواب بده. بله یک دفعه که جواب دادی طبیعت را ایجاد کردی دیگه.

ایشان فرموده که این جا هم خدا فرموده اتقوا الله، ما یک جا تقوا به خرج می‌دهیم دیگه امثال کردیم دیگه، توی یک شبهه حکمیه می‌رویم تقوا به خرج می‌دهیم، احتیاط می‌کنیم. چه لزومی دارد توی همه شبهات حکمیه بیاییم احتیاط کنیم. امر به تقوا کرده یک جا می‌رویم احتیاط می‌کنیم. پس بنابراین این آیه نمی‌تواند اخباری به آن تمسک کند بگوید در همه شبهات حکمیه شما باید چه کار کنید؟ احتیاط بکنید. امر به طبیعت تقوا شده به صرف الوجودش محقق می‌شود. فرموده است که: «أَنَّ مقتضی ما تحرر فی المجلد الاول أنَّ فی موارد تعلق الامر بالطبیعة یکفی الامتثال مرة واحدة لما لا امر بعد ذلک» چون وقتی یک دفعه که امثال کردی دیگه امری باقی نمانده که دوباره بخواهی امثال کنی. با یک بار امثال کردن امر ساقط می‌شود. «فلو ورد اکرم العالم حق اکرامه لایلزم اکرام جميع العلماء و فی ما نحن فيه ایضاً کذلک فلو اتق الله فی مورد حق التقوی و حق الجهاد» این اشکال را می‌خواهد بگوید در آیات جهادوا هم هست. «فلا امر بعد ذلک فاغتنم» این نکته را غنیمت بشمار که دیگه با این نکته دیگه استدلال اصلاً تمام نیست. بله

می‌شود گفت فی الجمله، همین یک جا شما احتیاط بکن دیگه بقیه را این آیه دیگه دلالت نمی‌کند.

این فرمایش اگر درست فهمیده باشیم که ایشان چی می‌خواهد بفرماید، ظاهرش امر غریبی است که ایشان فرموده. چون آن چه که در آن جا گفته می‌شود این است که تعلق امر و ماده و بعث به طبیعت بیش از این اقتضایی ندارد که یک بار... اما اگر چیزی که تلو امر واقع شد، آن چیزی که تلو امر واقع شده لایتحقق الا به این که شما تمام افراد را ترک کنید. آن جا دیگه نمی‌گوییم مرة واحدة، مثل باب نهی است اگر مولی گفت نهی کرد گفت لاندخل فی هذا البیت، یک دفعه... باید همه افراد داخل شدن را ترک بکند تا این لاندخل تحقق پیدا بکند دیگه. چون این ماده‌ای که به آن نهی تعلق گرفته لایتحقق الا به این که تمام افرادش ترک بشود، فلذا در آن جا گفتند امر دلالت بر تکرار نمی‌کند ولی نهی دلالت بر تکرار می‌کند. چرا؟ برای این که ترک طبیعت به ترک تمام افرادش هست. حالا این تعبیر مسامحی است، تکرار در حقیقت نیست ولی ما بخواهیم ترک الطبیعة را تحویل مولی بدهیم باید... حالا یک وقت هم هست که آن طبیعتی که امر به آن خورده جوری است که اگر بخواهیم تحویل مولی بدهیم کل افرادش را باید بیاوریم. مثل این که گفته احفظ نفسک من العقاب، من بخواهم احفظ نفسک من العقاب باشد باید تمام گناه‌ها را ترک کنم تا حفظ کرده باشم. یک گناه را ترک کنم بقیه را انجام بدهم چه جور حفظ نفس کردم از عقاب. من را می‌برند جهنم. احفظ نفسک من الوقوع فی النار، این به چی می‌شود؟ این می‌شود بگوید تمام افراد گناه را ترک کنم تا حفظ نفس کرده باشم، اتقوا الله هم همین است، درست است امر به طبیعت خورده اما طبیعت چی؟ وقایة النفس من النار، وقایة النفس من غضب الله، یعنی کار بکن غضب خدا متوجه تو نشود نه در یک جا، نگفته فی یک مورد، یعنی کاری بکن که غضب خدا متوجه تو نشود، غضب خدا بخواهد متوجه من نشود به این است که تمام واجباتش را انجام بدهم تمام محرماتش را ترک کنم.

س: پس تناسب حکم موضوع و شما دارید می‌گویید؟

ج: نه تناسب نیست، خود عنوان حفظ این جوری است، حفظ کن خودت را از مریض شدن. من خودم را حفظ کنم از این که مثلاً سرطان نگریم ولی از چیزهای دیگر حفظ نکنم حفظ کردم خودم را از مریض نشدن؟ این که نمی‌شود. ماده این جوری است، گاهی ماده‌ای که تلو هیأت واقع می‌شود یک ماده‌ای است که اقتضاء می‌کند مثل نهی. آن جا وقتی که یک چیزی تلو نهی واقع شد باید این طبیعت را محقق نکنیم. طبیعت را محقق نکردن به چیست؟ به این که تمام افرادش را ترک کنیم. گاهی ماده‌ای که تلو امر واقع می‌شود یک مفهومی دارد که آن هم لایتحقق به این که الا تمام افرادش را بیاوری، این جاست که... این جاست که می‌گوییم بله. و این جا ماده تقوا اقتضاء می‌کند. پس این حرف این جا با بحث آن جا نباید خلط بشود. بحث آن جا این است که مقتضای تعلق به طبیعت بیش از این نیست. آن حرف این است اما اگر خود طبیعت یک چیزی است که لایتحقق الا به این که تمام افرادش را بیاوری دیگه ربطی به آن ندارد، این مال ویژگی خود طبیعتی است که متعلق امر واقع شده در صورت خاصی. بنابراین اتقوا الله که خدای متعال فرموده این چون معنای اتقوا الله این است که خودت را حفظ کن از عقاب الهی، از عذاب الهی و این یک چیزی است که لایتحقق به این که تکرار کنیم و همه افراد را ترک بکنیم بنابراین به این یک مورد برویم احتیاط بکنیم بقیه موارد را احتیاط نکنیم حاصل نمی‌شود. بنابراین این فرمایش ایشان در این جا تمام نیست. ایشان آدم دقیقی است ولی

الجواد قد يكفو.

و صلى الله على محمد و آل محمد.